

Anahita A Research Journal of Persian Language, Literature Art & Culture No. 05, 2018, pp 39-44	آناهیتا مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی شماره: 05 سالنامه 2018، میلادی، صص 39-44
---	--

Sufism and mysticism in Farsi and Punjabi poetry of Sultan Bahu

*Shokat Hayat Sheikh

Abstract:

Sultan Bahu is considered among the legends of Punjabi Literature and he is a Persian Poet as well. He got utmost importance due to his significant thought and artistic way of thinking. Undoubtedly, he touched the mythological heights of mysticism many years ago and wrote such sweet verses that a number of the poets and writers, who came after him could never ignore avoid his influence. Although Sultan Bahu is considered among the most famous poets of Punjabi, he is more famous as a sufi and mystic. Been under the influence of Persian language and literature, he also wrote good poetry and many books in Persian. Mysticism in the poetry of Sultan Bahu has many features, and by analyzing these features, this article will be interesting for the lovers of Persian and Punjabi poetry.

Key Words: Sufism and mysticism, Farsi, Punjabi poetry, Sultan Bahu

تصوف و عرفان در شعر فارسی و پنجابی حضرت سلطان باهو ّ

*شوکت حیات شیخ

چکیده:

حضرت سلطان باهو ّ یکی از معروف ترین شعرای پنجابی است، وی نیز در شعر فارسی نقش مهمی دارد. وی یک شاعر عاشق حق، شاعر نغز، پیامبر تصوف و ناصح بود. تصوف یکی از ویژگی های اساسی شعر وی است. مطالعه شعر وی واقعیت های جالبی را منکشف می کند. وی از راه طریقت به جاده شریعت می پرداخت. وی یک صوفی صافی بود. سراسر کلام وی پر از مضامین تصوف و عرفان است. در لای به لای شعر فارسی و پنجابی حضرت سلطان باهو ّ واردات قلبی تصوف و عرفان به نظر می رسند. در این مقاله سعی می کنم که مضامین تصوف را از کلام حضرت سلطان باهو ّ روشن بکنم.

واژه های کلیدی:

حضرت سلطان باهو ّ، تصوف، عرفان، اخلاق، خانقاه، صوفی، قلبی، احساسات، اصطلاحات

مقدمه:

تصوف و عرفان یکی از موضوعات مهم ترین شعر فارسی و پنجابی است. شاعران زبان فارسی و پنجابی را می توان مبلغین تصور عشق و تصوف گفت. سید ضیاءالدین سجادی تصوف را چنین تعریف کرده است:

"تصوف در لغت صوف پوشیدن است و این اثر زهد ترک دنیاست، و در اصطلاح اهل عرفان پاکیزه کردن دل است از محبت ما سوی الله و آراسته کردن ظاهر است و دور بودن از منہیات و مواعظت نمودن به فرموده رسول خدا."

[سجادی، سید ضیاءالدین، ص 3]

در ادب فارسی از قرن پنجم به بعد شعر عرفانی آغاز شد. شعر سعدی و جلال الدین محمد بلخی الگوی عالی شعر عارفانه است و در زبان و ادب پنجابی حضرت سلطان باهو در سیر و سلوک و عرفان و توحید به حد اعلای کمال رسید، وارستگی او و آزادیش از قید تعلقات مادی و ظواهر زندگی جهانی، در شعرش جلوه گر است. وی برای همه نیکی و سعادت می خواهد، حدّ اعلای اخلاق را رعایت می کند، بدگویی ندارد و یک انسان عارف کامل است. همین اندیشه در شعر وی می توان ملاحظه کرد. می گوید:

تارها زنار در گردن کنم

خویش را باید که من کافر کنم

راه مسلمانی ندانم راه چیست

زان سبب زنار در گردن کنم

ننگ می آید مرا ز ایمان خویش

بالباقین من خویش را کافر کنم

بسته ام زنار کافر گشته ام

مومنان را هر زمان کافر کنم

یار کافر گشت ایمان خود فروخت

وای این زنار در گردن کنم

[باهو، دیوان باهو، غزل 42، بیت 1 تا 5، ص 112]

از اختصاصات کلام حضرت سلطان باهو آنست که او معانی دقیق عرفانی و حکمی، و حاصل تخیلات لطیف و تفکرات دقیق خود را در موجزن ترین کلام و در همان حال در روشن ترین و صحیح ترین آنها بیان کرده است.

الف- اکھیں سرخ موبیں تے زردی پر ولوں دل آہیں هو

مہا مہاڑ خوشیونی والا پہونتا ونج کدابیں هو

عشق مشک نہ چھپے رہندے ظاہر تھیں اتھابیں هو

نام فقیر تنہاں دا جنہاں لا مکانی جابیں هو

[باهو، ابیات باهو، بیت 15، ص 105]

[چشمهای ما سرخ شده است و چهره ما زرد و از دل آه و فریاد بلند می شود. رخ خوشبوی محبت محبوب حقیقی کجا رسیده است. عشق و مشک نمی توانند پنهان شوند، آخر ظاهر می شوند. فقیر اسم آنان است که جای شان در لامکان است.]

حضرت سلطان باهو به ظواهر تصوف اعتنا ندارد و خانقاه نشین و خرقه پوش ظاهری نیست و صوفیان خام طمع و ظاهر بین را انکار می کند. ولی نزد وی در راه تصوف و عرفان دل یک مقام مهم و ممتاز دارد. پیش وی بیش از دل هیچ چیز در وجود بالا تر نیست. اگر دل به راه خدا می رود، خدا را می یابد. می گوید:

ت- تن من یار میں شہر بنایا دل وچ خاص محلہ ہو

آن الف دل و سون کیتی میری ہوئی خوب تسلمہ ہو

سب کچھ مینوں پیا سنیوے جو بولے ماسوا اللہ ہو

درد منداں ایہ رمز پچھاتی ہے درداں سر کھلہ ہو

[ابیات باهو، بیت 44، ص 197]

[من بدن خود را شهر ساختم، و در دل یک محله خاص است. آن خدای متعال دل مرا آباد کرد و من خوب راضی شدم. کسی که غیر حق می گوید، من او را می شنوم. درد منداں این راز را شناخته اند و نفرین بر بی دردان است.]

شعر حضرت سلطان باهو به علت لطف بیان و فصاحت و بلاغت کامل و سرشار بودن از معنی عرفانی و اخلاقی و توحید و معنویت، در زمان حیات وی مورد توجه و علاقه همه طبقات بود. می گوید:

آمد خیالی در دلم این خرقه را برهم زنم

تسیب را ویران کنم سجاده را برهم زنم

[باهو، دیوان باهو، غزل 6، بیت 1، ص 40]

حضرت سلطان باهو صوفی باعمل و عارف معروف عصر خود بود. وی همیشه علمای بی عمل را مورد تنقید قرار می دهد.

ح- حافظ پڑھ پڑھ کرن تکبر ملاں کرن وڈیانی ہو

ساون مانہ دے بدلاں وانگوں پھرن کتاباں چائی ہو

جتھے ویکھن چنگا چوکھا اتھے پڑھن کلام سوائی ہو

دوبیں جہانیں مٹھے جنہاں کھادی ویچ کمائی ہو

[باهو، ابیات باهو، بیت 76، ص 291]

[حفاظ از خواندن قرآن غرور می کنند و زاهدان تکبر می کنند. مثل ابر های فصل باران کتابها را گرفته اند. جای که چیزهای زیاد هستند آنجا خوب می خوانند. آنان که حاصل زندگی را ضایع کردند، در دو جهان نا مراد هستند.]

حضرت سلطان باهو مزید می گوید:

ش۔ شریعت دے دروازے اچے راہ فقر دا موری ہو
عالم فاضل لنگھن نہ دیندے جو لنگھدا سو چوری ہو
پٹ پٹ اٹاں وٹے مارن درد منداں دے کھوری ہو
راز مابی دا عاشق جانن کی جانن لوک اتھوری ہو

[باہو، ابیات باہو، بیت 113، ص 393]

[درہای شریعت بلند هستند و راہ فقر فقط یک سوراخ است. عالم و فاضل نگذارند بہ راہ فقر روند، آن کہ می رود، دزدانہ می رود۔ دشمنان دردمندان خشت ہا بہ طرف شان می افگند۔ راز محبوب فقط عشاق دانند، عوام الناس نمی توانند بدانند۔]

حضرت سلطان باہوؒ یکی از شاعران بزرگ عرفانی فارسی است و گنجینہ های شعر عرفانی بہ سہم وی آمدہ کہ نصیب شاعران عامی نمی شود۔ در تمام کلام وی پیام تصوف و عرفان بہ روش و اسلوب متنوع می توان مطالعہ کرد۔ درباره ترک دنیا چنین پند می دہد:

از ذات حق تعالی اعلام بی نوا را
"اگر عاشق تو مایی کن ترک ماسوئی را
ما ذات ذوالجلالیم و از کبریا کمالیم
ما شاہ با عطاییم از ما بجو تو ما را
من ذات بی نشانم فارغ زاین و آنم
کس را غمی ندارم غمخوار باش مارا
من با تو مہربانم بس شوق با تو دارم
نوق دگر ندارم جز قرب تو گدا را
گر شوق وصل داری با ما بکن تو زاری
جز ما بجو تو یاری خود یار باش مارا"

[باہو، دیوان باہو، غزل 10، بیت 1-5، ص 48]

حضرت سلطان باہوؒ با قریحہ عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانہ و عرفان عاشقانہ کہ وی را مسلم بود، شعر عرفانی گفتہ است۔

ب۔ پاک پلیٹ نہ ہوندے ہرگز توڑے رہندے وچ پلیٹی ہو
وحدت دے دریا اچھلے ہک دل صحنی نہ کیتی ہو
ہک بتخانیں واصل ہوئے ہک پڑھ پڑھ رہن مسیتی ہو
فاضل سٹ فضیلت بیٹھے عشق نماز جاں نیتی ہو

[باهو، ابیات باهو، بیت 38، ص 179]

[پاک ها نجس نشوند اگرچه در پلیدی زندگی کنند. دریاهاى وحدت دارند مى روند ولى دلها اند که نمى شناسند. بعضى به بت خانه رفتند و بعضى به مسجد. فاضلان وقتى نماز عشق نیت کردند، فضیلت شان از دست رفت.]

در شعر عرفانی حضرت سلطان باهو تأثیر و جلالت خاصی بوجود آمده است. وی عواطف قلبی و احساسات روحانی و تأثیرات وجدانی را با استفاده از اصطلاحات صوفیانه و در پرده رموز و علایم مطرح می کند.

زاهد و عابد ز دنیا در گذشت همت عارف مکان تا لا مکان

[باهو، دیوان باهو، غزل 15، بیت 4، ص 58]

با بیکسان خود مشفقى بر بیدلان قاهر شدی

بر ما چرا ظالم شدی برقع مکن رخسار را

[باهو، دیوان باهو، غزل 17، بیت 3، ص 62]

حضرت سلطان باهو علاوه بر خلایق هنری که در همه اشعار مد نظرش بوده است در اشعار عرفانی مسلم بیان مطلب عرفانی را در نظر هم داشته است.

ر- راتین رتی نیندر نه آوے دہاں ربے حیرانی هو

عارف دی گل عارف جانے کیا جانے نفسانی هو

کر عبادت پچھوتاسیں تیری زایا گئی جوانی هو

حق حضور انہاں نوں حاصل جنہاں ملیا شاہ جیلانی هو

[باهو، ابیات باهو، بیت 98، ص 349]

[شب نمی توانم بخوابم و در روز حیران و سرگردان می مانم. سخن عارف فقط یک عارف شناسد، مرد نفس نمی شناسد. عبادت کن که جوانی را ضایع کرده ای. آنان که به درگاه شاه جیلانی آمدند، وصال حق حاصل کردند.]

عرفان حضرت سلطان باهو مانند عرفان دیگران نیست. وی در تصور الهی به قدر مستغرق است که به مال و متاع هیچ توجهی نمی کند و به شان و شکوه و جاه و جلال هیچ التفات نمی کند و به دنبال مردم نمی گردد. بنا بر این در تصوف و عرفان شعرهای گوناگون گفته است. می گوید:

ت- تارک دنیا تد تھیوسے جدان فقر ملیوسے خاصا هو

راه فقر دا تد لدھیوسے جدان ہتھ پکڑیوسے کاسا هو

دریا وحدت دا نوش کیتوسے اجاں بھی جی پیاسا هو

راه فقر رت پنجوں روون لوکاں بھانے پاسا هو

[باهو، ابیات باهو، بیت 42، ص 190]

[از وقتی که فقر خاص به دست آوردیم، تارک دنیا شدیم. وقتی جام دردست گرفتیم، راه فقر یافتیم. دریای وحدت را نوش کردیم ولی هنوز روح ما تشنه است. در راه فقرگره خون است و برای مردمان شغل فضول است.]

نزد حضرت سلطان باهو عرفان بدون جان دادن حاصل نمی شود. کسانی که به چنین ذوق دست می زنند پیش ایشان غیر از محبوب حقیقی هیچ چیز باقی نمی ماند و ایشان در عشق الهی مست و بیخود می گردند.

ت- تدون فقیر شتابی بندا جد جان عشق وچ پارے هو

عاشق شیشا تے نفس مربی جان جانان توں وارے هو

خود نفسی چهڑ بستی چهڑے لاه سروں سب بهارے هو

باهج مویان نہیں حاصل تھیندا توڑے سے سے سانگ اتارے هو

[باهو، ابیات باهو، بیت 47، ص 206]

[وقتی جان خود را در عشق می باخت، فقیر نام بشود. عاشق را باید که دل و نفس و جان را بر محبوب نثار کند. خود نفسی را ول کن و همه بارها را از سر خود پیاده کن. بدون مردن و ترک نفس کردن وصال حق نمی یافت، اگرچه صد ها رنگ عوض کند.]

حضرت سلطان باهو یک صوفی بود. تصوف اساس شعر اوست. او میان شاعران صوفیه برجسته به نظر می رسد. وی مشرب عرفان داشته اما صوفی خانقاه نشین نبوده است. از زمره علمای عصر و مخصوصا در شمار علمای علوم شرعی بوده لیکن از علم خود برای تشکیل مجلس درس استفاده نمی کرده است. او از راه وظیفه دیوانی ازتزااق می نمود. وی به مرکزیت و محویت پیام تصوف و عرفان را می فشارد.

الف- الله پڑھیوں پڑھ حافظ بویوں نا گیا حجابوں پردا هو

پڑھ پڑھ عالم فاضل بویوں بھی طالب بویوں زر دا هو

سیئے ہزار کتاباں پڑھیاں پر ظالم نفس نہ مردا هو

باجھ فقیران کسے نہ ماریا ایہو چور اندردا هو

[باهو، ابیات باهو، بیت 2، ص 66]

[هردم ذکر الله کرده ای و حافظ شده ای ولی برایت حق در حجاب است. بعد از خواندن علوم عالم و فاضل شده ای ولی طالب زر شده ای. هزاران کتاب خوانده ای ولی نفس ظالم نمی میرد. غیر از پیر حق هیچ کس نمی تواند دزد درون را بگشدد.]

کتاب شناسی:

- باهو، حضرت سلطان؛ (2012م)، ابیات باهو، به تحقیق و ترجمه دکتر سلطان الطاف علی، باهو پبلیکیشنز، لاهور
- همو؛ (2003م)، دیوان باهو، به تحقیق و ترجمه دکتر سلطان الطاف علی، باهو پبلیکیشنز، لاهور
- سجادی، سید ضیاء الدین؛ (1372 ش)، مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها سمت، تهران